

نقش وزرای خارجه در شکل‌گیری سیاست خارجی افغانستان

صفرا احمد فهیمی*

چکیده

سیاست خارجی را می‌توان تبلور طرح‌ها و برنامه‌های تصمیم‌گیرندگان کشورها در نظام بین‌الملل تلقی کرد. در این فرایند، علل و عوامل متعدد می‌تواند مؤثر باشد. در این تحقیق، تلاش شده که نقش وزرای خارجه افغانستان در سیاست خارجی کشور مورد بررسی قرار گیرد. برای بررسی این امر، تلاش شده که از «نظریه پیوستگی» «جیمز روزنا» استفاده شود. این نظریه تلفیقی از نظریه‌های کلان و خرد در بررسی سیاست خارجی کشورها می‌باشد.

برای بررسی مسأله تحقیق، تلاش شده که از منابع کتابخانه‌ای و روش کیفی استفاده شود. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که از زمان کسب استقلال در سال ۱۹۱۹ توسط امان‌الله خان، برای نخستین بار، دستگاه سیاست خارجی مستقل در افغانستان شکل گرفت. در سیاست خارجی افغانستان بر اساس نظریه روزنا، نوع نظام بین‌الملل و نقش فرد تصمیم‌گیرنده در سیاست خارجی کشور مؤثر بوده است. ویژگی‌ها، علایق، باورها و آرمان‌های وزیر خارجه در عملکرد این نهاد به‌طور فعال

* پژوهشگر و استاد دانشگاه.

و یا منفعل نقش مهم داشته است.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی، افغانستان، نظریه پیوستگی، نظام بین‌الملل،

وزیر خارجه.

مقدمه

یکی از مهم‌ترین فرایندهای زندگی اجتماعی و فردی بشر تصمیم‌گیری است؛ سیاست هم چیزی جز مجموعه‌ای از تصمیم‌گیری‌ها نیست. سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل تبلور تصمیم‌گیری‌های بازیگران بین‌الملل است. رفتار سیاست خارجی اگرچه واکنشی به محرک‌های داخلی و خارجی است که به صورت حلقه‌های یک زنجیر به هم ارتباط دارند؛ اما شخصیت، ویژگی‌های شخصی و نوع نگرش اشخاص تصمیم‌ساز نیز مؤلفه‌های مهمی در تصمیم‌سازی است.

وجود متغیرهای گوناگون و تأثیرگذار بر روند تصمیم‌گیری، باعث گردیده که امکان تعمیم رفتار سیاست خارجی کشورها بر اساس روش واحد امکان‌پذیر نباشد؛ چرا که هریک از بازیگران نسبت به یک رویکرد پاسخ‌های کاملاً متفاوت داشته و بستگی به ترکیب مختلف عوامل داخلی و خارجی دارد. فهم رفتار بازیگران در در تعاملات خارجی با بهره‌گیری و الگوبرداری از متغیرهای مختلف می‌تواند در زمینه مطالعات سیاست خارجی مفید واقع گردد. در این راستا، اندیشمندان مختلف با نظریه‌پردازی برای فهم عملکرد کشورها در سیاست خارجی، نظریه‌هایی را در سطوح مختلف کلان (توجه به ساختار نظام بین‌الملل)، سطح خرد (توجه به عوامل داخلی) و پیوند دو سطح (ترکیبی از عوامل داخلی و خارجی) مورد توجه قرار داده‌اند.

افغانستان از جمله کشورهایی است که در تصمیم‌سازی سیاست خارجی آن، محرک‌های داخلی و خارجی تأثیرگذار هستند. گاه جهت‌گیری سیاست خارجی کشورها متأثر از نوع نظام بین‌الملل و نظام منطقه‌ای بوده و گاه نیز تحولات داخلی تأثیر مستقیم داشته است. این امر در بسیاری از موارد جهت‌گیری‌های متناقض در سیاست خارجی را رقم زده و گاهی هم‌سو با شرق و گاه در جهت کاملاً برعکس در فاصله زمانی خیلی کوتاه سیاست خارجی افغانستان را جهت داده است.

در این پژوهش تلاش می‌شود که به بررسی نقش فرد در سیاست خارجی افغانستان و به‌طور مشخص به نقش وزرای خارجه در مراحل طرح‌ریزی، اجرا و پیگیری سیاست خارجی افغانستان پرداخته شود.

سؤال اصلی پژوهش نیز همین است که افرادی که به‌عنوان وزیر خارجه در ساختار سیاسی افغانستان قرار گرفته‌اند، چه تأثیری در فرایند طرح‌ریزی و اجرای سیاست خارجی افغانستان داشته‌اند؟ برای بررسی این مسأله، با استفاده از مدل پیوستگی جیمز روزنا، بهتر می‌توان به پاسخ دست یافت.

نقطه تمرکز نیز از زمان کسب استقلال افغانستان و شکل‌گیری دستگاه مستقل وزارت خارجه به‌عنوان نهاد هدایت‌کننده سیاست خارجی کشور می‌باشد. فرض مقاله حاضر این است که نوع نظام بین‌الملل و ویژگی‌های فردی و نقش فرد به‌عنوان وزیر در وزارت خارجه که مسئولیت دستگاه سیاست خارجی را بر عهده گرفته‌اند، مهم می‌باشد. این پژوهش یک پژوهش تحلیلی-توصیفی بوده و گردآوری اطلاعات نیز در آن با استفاده از منابع کتابخانه صورت گرفته است.

در این راستا، در مبحث اول مقاله، به بررسی سطح تحلیل‌های خرد و کلان در تجزیه و تحلیل سیاست خارجی دولت‌ها پرداخته شده، با توجه به این سطوح تحلیل، در مبحث دوم، نظریه پیوستگی جیمز روزنا به‌عنوان چارچوب نظری این مقاله بررسی خواهد شد. در مبحث سوم، سرآغاز سیاست خارجی افغانستان بررسی شده و در مبحث چهارم نیز با توجه به شاخص «نقش فرد» در سیاست خارجی، بر اساس نظریه پیوستگی جیمز روزنا، به بررسی نقش وزرای خارجه در دستگاه سیاست خارجی افغانستان پرداخته خواهد شد.

۱. رهیافت‌های خرد و کلان در تجزیه و تحلیل سیاست خارجی

سلطه انقلاب رفتاری در دهه‌های ۸۰ و ۶۰ میلادی به‌عنوان یک تحول خردگرا، کمی‌گرا و علم‌گرا بر حوزه روابط بین‌الملل، باعث جدایی و تمایز دو حوزه مطالعاتی سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی گردید (هادیان، ۱۳۸۲: ۴۹-۵۱). به این ترتیب، برای فهم سیاست خارجی کشورها تنوع در نظریه‌پردازی شروع شده و هر اندیشمند بر جنبه‌ای خاص از عوامل مؤثر بر سیاست خارجی کشورها پرداخته‌اند. به‌طور کل آن‌ها را می‌توان به سه بخش نظریه‌های «کلان»، «خرد» و «پیوند دو سطح» مورد بررسی قرار داد.

۱-۱. نظریه کلان

متفکرینی که نظریه‌شان در سطح کلان تعریف می‌شود، کلیت نظام بین‌المللی را در سیاست خارجی کشورها مورد توجه قرار می‌دهند. آن‌ها نقش عوامل داخلی را در سیاست خارجی کم‌رنگ و ناچیز تلقی کرده و به ترکیب ساختاری قدرت در نظام بین‌الملل توجه می‌کنند.

رهیافت کلان در تجزیه و تحلیل سیاست خارجی، دولت‌ها را همانند توپ‌های بیلیاردی تلقی می‌کنند که ماهیت درونی آن‌ها یکسان‌یکسان فرض شده و بر چگونگی چرخش آن‌ها بر روی میز بیلیارد بین‌المللی تأثیر تغییرسازی ندارد. این پژوهش‌گران در فعالیت‌های تحلیلی خود ضمن نادیده‌انگاشتن تفاوت‌های داخلی بین بازیگران عضو نظام بین‌الملل، نوعی هم‌گونگی برای آن‌ها قائل‌اند و دولت‌های ملی را به‌عنوان واحدهای یک‌دست و یکپارچه به‌حساب می‌آورند (سیف‌زاده، ۱۳۸۲: ۱۲۹).

کنت والتز در کتاب «سیاست بین‌الملل» در سال ۱۹۷۹ بر اساس این رویکرد، عملکرد دولت‌ها در نظام بین‌الملل را مورد بررسی قرار می‌دهد. والتز معتقد است که کشورها با وجود تفاوت‌های بنیادین سیاسی - ایدئولوژیک، در سیاست خارجی رفتار مشابه را به نمایش می‌گذارند. این رفتار مشابه را با یک برداشت سیستمی از سیاست بین‌الملل توضیح می‌دهد (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۱۱۳)؛ بنابراین تحلیل کلان، از بالا به سیاست خارجی کشورها نگاه کرده و نوع نظام بین‌الملل و نحوه تأثیرگذاری آن بر رفتار کشورها را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد.

۱-۲. رویکرد خرد

نظریه‌پردازان این رویکرد، در بررسی سیاست خارجی کشورها، بر عناصر، شاخص‌ها و مؤلفه‌های داخلی تأکید نموده و معتقدند که سیاست خارجی کشورها عمدتاً تابعی از عوامل و عناصر داخلی است. به اعتقاد تحلیل‌گران این رویکرد، تفاوت در رفتار کشورها حاکی از اهمیت ساختار داخلی است. آن‌ها بر نقش فرد، گروه، سیاست دیوان‌سالارانه در جهت‌گیری سیاست خارجی کشورها تأکید می‌کنند.

رهیافت خرد به دو دسته متمایز عینی‌گرا و ذهنی‌گرا تقسیم می‌شود. دسته اول، رفتار سیاست خارجی کشور را تابع مقتضیات داخلی و محیط استقرار هر واحد خاص جغرافیایی می‌داند.

دسته دیگر و به ویژه نظریه پردازان «تصمیم گیری»، به پوشش تصمیم گیری توجه کرده و اثرات آن را بر شکل گیری و اخذ و اجرای تصمیم بررسی می کنند (سیف زاده، همان: ۳۰۱).

۳-۱. رهیافت پیوند دو سطح

از دهه ۱۹۶۰ به بعد، تلاش هایی برای تلفیق دو سطح تحلیل سیاست خارجی کلان و خرد آغاز شده و به این ترتیب، رهیافت سومی شکل گرفت که تلاش نمود تلفیق و پیوند میان سطوح خرد و کلان را مورد توجه قرار دهد. جیمز روزنا بیش از دیگر نظریه پردازان حوزه روابط بین الملل، در مورد پیوند دو سطح تحلیل به تفکر پرداخته و با ارائه «پیش نظریه سیاست خارجی» و «پیوستگی سیاست خارجی»، زمینه را برای اتصال دو سطح تحلیل خرد و کلان فراهم کرد (قاسمی، ۱۳۸۴: ۱۴۲). روزنا برای بررسی سیاست خارجی کشورها در نظریه پیوستگی دو سطح، از پنج متغیر تأثیرگذار در سیاست خارجی بحث می کند که عبارتند از:

۱. فرد: خصوصیات منحصر به فرد تصمیم گیرندگان و نخبگان، از عوامل مهم تأثیرگذار بر چگونگی شکل گیری و جهت گیری سیاست خارجی دولت ها در عرصه نظام بین الملل است. این متغیر، تمامی جنبه های تصمیم گیرندگان یعنی ارزش ها، استعدادها و تجربیات پیشین آن ها را شامل می شود؛ جنبه هایی که گزینه های سیاست خارجی و یا رفتارشان را از دیگر تصمیم گیرندگان متمایز می کند.

بنیاد اندیشه

۲. نقش: مجموعه دوم از متغیرهای مربوط به رفتار خارجی از نقشی که تصمیم گیرنده اشغال می کند، ناشی می شود که البته تأثیر این عامل، بدون در نظر گرفتن خصوصیات شخصی اشغال کنندگان نقش، در نظر گرفته می شود.

۳. متغیرهای حکومتی: به جنبه هایی از ساختار حکومتی اشاره دارد که گزینه های سیاست خارجی را مقدر و یا محدود کرده و به طور کل بر آن ها تأثیر می گذارند.

۴. متغیر جامعه: به آن دسته از جنبه های غیر حکومتی یک جامعه که بر رفتار سیاست خارجی تأثیر می گذارد، اشاره دارد. در این زمینه می توان به جهت گیری های ارزشی عمده یک جامعه اشاره کرد که در محتوای آرمان های سیاست خارجی آن مشارکت دارند.

۵. متغیرهای محیطی و یا بین المللی: شامل اتفاقات و محدودیت ها و مقدریت های محیطی

و بین‌المللی است که در خارج از یک جامعه و دولت رخ می‌دهد و گزینه‌های سیاست خارجی دولت‌ها و تصمیم‌گیرندگان آن‌ها را محدود و یا مشروط می‌کند (رسولی ثانی آبادی، ۱۳۹۱: ۱۰۰-۹۹).

متغیرهای پنج‌گانه‌ای که جیمز روزنا در نظریه «پیوستگی سیاست خارجی» به کار می‌برد، ترکیبی میان سطح تحلیل کلان و خرد می‌باشد. چهار متغیر نخست در سطح تحلیل خرد و متغیر پنجم در سطح تحلیل کلان جای دارد. به نظر مورگنتا، میزان نفوذ هریک از عوامل فوق به پنج عامل بستگی دارد: (۱) قدرت بازیگر که کشورها را به دو دسته بزرگ و کوچک تقسیم می‌کند؛ (۲) وضعیت اقتصادی بازیگر که کشورهای توسعه‌یافته را از توسعه‌نیافته جدا می‌کند؛ (۳) ماهیت باز و بسته بودن ساختار اجتماعی؛ (۴) رخنه‌پذیری و یا رخنه‌ناپذیری ساختار فرهنگی؛ (۵) حوزه‌های موضوعی مختلف (رسولی ثانی آبادی، همان: ۱۰۰).

با عنایت به مباحث مطرح‌شده، روزنا معتقد است که هرچقدر از قدرت بزرگ، با اقتصاد پیشرفته، جامعه باز و فرهنگ رسوخ‌پذیر به سوی قدرت کوچک، با اقتصاد کوچک، جامعه بسته و فرهنگ رسوخ‌ناپذیر پیش می‌رویم، تأثیرگذاری عوامل پنج‌گانه بر سیاست خارجی کشورها فرق می‌کند.

بر اساس نظریه پیوستگی جیمز روزنا، که در بالا بررسی شد، کشور افغانستان از زمان استقلال در زمره کشورهای ضعیف از نظر قدرت، توسعه‌نیافته با جامعه بسته و رسوخ‌ناپذیر فرهنگی قرار داشته است. در چنین حالتی، به نظر می‌رسد که در جهت‌گیری سیاست خارجی افغانستان به ترتیب عواملی از جمله نظام بین‌الملل، فرد، نقش، حکومت و در پایان، جامعه تأثیرگذار است. در این راستا، بر اساس نظریه روزنا، نقش فرد و به‌طور مشخص نقش وزیر امور خارجه در سیاست خارجی افغانستان مورد بررسی قرار گرفته و مشخص خواهد شد که در هر دوره کدام یک از عوامل تأثیرگذاری بیش‌تری بر فرایند تدوین و اجرای سیاست خارجی افغانستان داشته است.

۲. سرآغاز سیاست خارجی افغانستان

۲-۱. کسب استقلال: سرآغاز سیاست خارجی مستقل

هرچند جهت‌گیری کشورها در تعاملات فرامرزی در قالب سیاست خارجی، با شکل‌گیری

پدیده دولت تحقق می‌یابد؛ اما در کشورهای مستعمره به‌طور عام و افغانستان به‌طور خاص، سرآغاز بررسی سیاست خارجی را نمی‌توان با شکل‌گیری دولت آغاز نمود. عصر طولانی از دولت‌داری در کشورهای مستعمره با سیاست خارجی کشورهای استعماری گره خورده و تعاملات فرامرزی کشورهای جهان سوم بخشی از سیاست خارجی قدرت‌های استعماری تعریف شده است.

افغانستان نیز از این اصل مستثنا نبوده، روابط خارجی و سیاست خارجی در دوره طولانی از تاریخ کشور، تابع رقابت‌های استعماری بوده و مرزهای ملی کشور با توافق کشورهای استعماری تعیین شده است. به‌طور مثال: در سال ۱۸۷۳، افغانستان با روسیه پیمانی بست که مرز مشخصی را بین دو کشور تعیین می‌کرد و روس‌ها قبول کردند که در ازای تصاحب قسمت‌هایی از خاک افغانستان در مجاورت رودخانه آمودریا، به افغانستان حمله نکنند. این توافق مورد اقبال بریتانیا نبوده و بریتانیایی‌ها در سال ۱۸۷۸، با هدف عقب‌نگه‌داشتن روسیه تا حد ساحل آمودریا، دومین حمله خود به افغانستان را آغاز کرد (حبیبی، ۱۳۴۶: ۱۵۷). این امر نشان می‌دهد که رقابت‌های استعماری، تعیین‌کننده تحولات داخلی و خارجی مستعمره‌ها بوده است.

امیر عبدالرحمن خان نیز با اعمال سیاست‌های استعماری بریتانیا، مرزهای افغانستان با هند بریتانیوی را بر اساس معاهده دیورند پذیرفت (مبارز، ۱۳۹۰: ۱۴۹-۱۴۸). هم‌چنین در تعیین مرزهای افغانستان و ایران در عصر استعمار، بریتانیا نقش پررنگی داشت. تحولات حوزه سیستم و مسأله رود هیرمند بر اساس معاهده پاریس (۱۸۵۷) به انگلیس و شخص جنرال «مکمهان» انگلیسی واگذار گردید. مکمهان در سال ۱۹۰۵ به سیستم آمده و سیستم را با یک سوم آب هیرمند به ایران واگذار کرد (زمانی، ۱۳۹۲: ۱۰۲).

به‌طور کلی، با به قدرت‌رسیدن امیر عبدالرحمن خان، مرزهای افغانستان به‌شکل کنونی آن تثبیت شده و امیر و جانشین‌اش، حبیب‌الله خان، روابط خارجی و سیاست خارجی را به بریتانیا واگذار نمودند (برنا صالحی، ۱۳۹۲: ۵۰)؛ لذا سیاست خارجی افغانستان به تابعی از سیاست‌های رقابتی قدرت‌های استعماری تبدیل و افغانستان عملاً از سیاست خارجی فعال و مستقل بی‌بهره شد.

با آغاز اعمال حاکمیت توسط امان‌الله خان در پایان جنگ جهانی اول، سیاست خارجی کشور

نیز متحول شده و امان‌الله خان برای پایان‌دادن به تسلط بریتانیا بر افغانستان، به هند حمله کرد و جنگ سوم میان افغانستان و بریتانیا در سال ۱۹۱۹ رقم خورد. در نهایت، پیمان راولپندی در سال ۱۹۲۱ به تسلط بریتانیا بر روابط خارجی و سیاست خارجی افغانستان پایان داد (حبیبی، ۱۳۴۶: ۱۷۶).

امری که نباید فراموش کرد، نقش تحولات بین‌المللی بر استقلال کشورهای مستعمره از جمله افغانستان است. مذاکرات صلح «ورسای» و اعلامیه چهارده ماده‌ای «ویلسون» زمینه‌های استقلال بسیاری از مستعمره‌ها از جمله افغانستان را فراهم نمود. ویلسون رسماً در اعلامیه خود برای حفظ صلح و امنیت جهانی، از استقلال مستعمره‌ها و حق آن‌ها در تعیین سرنوشت حمایت نمود. تأکید ویلسون بر ایجاد سازوکارهای حفظ صلح، مانند سازمان‌های بین‌المللی و خصوصاً جامعه ملل، حقوق بین‌الملل، امنیت دسته‌جمعی، جهانی امن برای دموکراسی، حق تعیین سرنوشت ملل، دیپلماسی علنی، آزادی کشتیرانی در دریاها، آزاد، حفظ موانع اقتصادی، برابری شرایط تجاری برای همه کشورهای صلح‌دوست، کاهش تسلیحات و... نویدبخش جهانی نوین بود (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۲۶-۲۵).

طرح اعلامیه ویلسون در مذاکرات صلح ورسای، بر آرمان تحقق استقلال بسیاری از کشورها از جمله افغانستان عینیت بخشید. در نهایت، زمانی که امان‌الله خان برای استقلال افغانستان، جنگ با بریتانیا را آغاز نمود، هم از نظر داخلی با شکل‌گیری جنبش مشروطیت فضا فراهم بود و هم در سطح بین‌الملل گفتمان تعیین سرنوشت توسط ملل رشد نموده و ویلسون در مذاکرات ورسای و شکل‌گیری جامعه ملل، بر استقلال مستعمره‌ها تأکید نمود. این امر زمینه‌های استقلال افغانستان را فراهم نموده و دقیقاً از همین دوره به بعد، دستگاه سیاست خارجی مستقل شکل گرفت و افغانستان در سیاست خارجی مستقلانه عمل نموده است.

۲-۲. شکل‌گیری دستگاه سیاست خارجی

علاوه بر موارد نامبرده، دلیل دیگری که بر آغاز سیاست خارجی از زمان امان‌الله خان می‌توان در نظر گرفت، شکل‌گیری ساختار مستقل برای امور فرامرزی به نام وزارت خارجه به‌مثابه اداره مسئول در جهت توسعه و پیشبرد اصول و اهداف سیاست خارجی کشور، پیگیری منافع ملی در عرصه نظام بین‌الملل، تثبیت و ارتقای جایگاه افغانستان در سطح منطقه و جهان است. بعد

از این که امان‌الله خان قدرت را در افغانستان در اختیار گرفت، قصر ستوری در غرب باغ ارگ برای پیشبرد وزارت امور خارجه سپرده شد. به قول «نانسی دوپری» قصر ستوری در سال ۱۹۰۱ ساخته شده و مربوط به وزارت خارجه می‌باشد.

نشست‌های مهم دولتی در ساختمان وزارت خارجه در قصر ستوری برگزار می‌شد. شاه امان‌الله بعد از بازگشت از سفر اروپایی، در ساختمان وزارت خارجه سخنرانی نموده و یافته‌ها و دستاوردهای خود از سفرش را بیان کرد. این قصر به تدریج و با گذر تاریخ، با نام وزارت امور خارجه افغانستان تغییر نام یافته و محل دائمی وزارت خارجه شد. هرچند امروز ساختمان وزارت خارجه توسعه زیادی یافته؛ اما بنیاد این وزارت در قصر کوچک اما نمادین ستوری رقم خورد.

این امر نشان می‌دهد که شکل‌گیری دستگاه خارجی در زمان امان‌الله خان ایجاد شده و به فعالیت آغاز نموده است و سرآغاز سیاست خارجی افغانستان نیز همین دوره می‌باشد. در این تحقیق نیز مبنای بررسی نقش وزرای خارجه از همین دوره شروع خواهد شد.

۳. معرفی وزرای خارجه

۳-۱. محمود طرزی (۱۹۱۹-۱۹۲۲)؛ معمار سیاست خارجی مستقل در افغانستان

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

محمود طرزی فرزند سردار غلام‌محمد خان طرزی اولین فردی است که بعد از استقلال کشور، دستگاه سیاست خارجی افغانستان را مدیریت کرد. وی در یک خانواده فرهنگی، شاعر و خوش‌نویس متولد شد. مراحل تحصیل را نزد پدر شروع نموده و با بزرگان و اهل علم که با پدرش رفت و آمد داشتند، آشنا شد.

پدرش در سال ۱۸۸۲ توسط عبدالرحمن خان متهم به توطئه علیه دولت شده و تبعید گردید. خانواده طرزی پس از توقف کوتاه در کراچی، به دمشق در خاک عثمانی رفته و این سال‌های تبعید دو دهه طول کشید (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۲۰۵). دوران تحصیل و آموزش طرزی در سرزمین امپراتوری عثمانی سپری شده و با تحولات توسعه‌ای و فرهنگ و تمدن غرب آشنا شد. در همین دوره، با جریان ناسیونالیست و تجددخواهی ترکان آشنا شده و با نظریات وحدت اسلامی سید

جمال نیز آشنایی می‌یابد (گریگوریان: ۲۰۶).

تحولات عثمانی بر شکل‌گیری شخصیت و اندیشه‌های محمود طرزی تأثیر گذاشت. وی در دوران تبعید پدر از آثار و مظاهر تمدن و فرهنگ غرب، ناسیونالیسم ترکی و وحدت اسلامی سید جمال تأثیر پذیرفته و شخصیت وی شکل می‌گیرد.

پس از مرگ امیر عبدالرحمن و اعلان عفو عمومی توسط امیرحیب‌الله، خانواده طرزی به کابل برگشته و فعالیت‌های علمی و سیاسی خود در افغانستان را آغاز نمود. فعالیت وی پس از بازگشت به افغانستان با روزنامه‌نگاری شروع شد. وی با ترویج مطبوعات تلاش نمود که ریشه‌های عقب‌ماندگی افغانستان و راه‌های برون‌رفت از آن را بیان کند. وی معتقد بود: «دود سیاهی که از بام سرزمین مادری بلند است، به‌وجودآورنده آن ما هستیم. شعله‌هایی که ما را از چپ و راست می‌بلعد، روشن‌کننده آن ما هستیم. اختلاف و ضعف در اسلام به‌وسیله کلیسا و مسیحیت نبوده؛ بلکه به‌وسیله خود ما بوده است.» (گریگوریان، همان: ۲۰۹)

به‌طور کلی، حوزه‌های فکری و علاقه‌مندی‌های طرزی برای افغانستان در مقالات وی در نشریات آن دوران منعکس شده و وی مسائلی از قبیل تجددگرایی، تأکید بر دانش و آموزش مدرن، افزایش تعاملات و ارتباطات خارجی، حقوق زنان، توسعه اقتصادی، مبارزه با استعمار... بوده است (گریگوریان، همان: ۲۱۸-۲۱۰).

محمود طرزی با این پیشینه زندگی، بعد از کسب استقلال افغانستان در سال ۱۹۱۹ توسط امان‌الله خان، به‌عنوان اولین وزیر خارجه انتخاب شد. به‌طور کلی، با توجه به تجربه، اعتقادات و باورهای طرزی، بعد از انتخاب شدن به‌عنوان وزیر خارجه، سیاست خارجی افغانستان را تدوین نمود. اصول سیاست خارجی وی به قول گریگوریان سه طریق متفاوت را دنبال کرد: روابط دیپلماتیک با اتحاد جماهیر شوروی برقرار نمود، روابط افغانستان با بریتانیا را به‌تدریج عادی ساخت و برای هماهنگ کردن جهان اسلام تلاش کرد (گریگوریان، همان: ۲۸۸).

نخستین اقدام دیپلماتیکی وی به‌عنوان وزیر خارجه، سفر به هند در سال ۱۹۲۰ و مدیریت مستقیم مذاکرات میان بریتانیا و افغانستان برای به رسمیت شناخته شدن استقلال کشور و همچنین ادامه این در سال ۱۹۲۱ در افغانستان بود (زرین‌نامه یک قرن دیپلماسی، ۱۳۹۵: ۹۵).

وی به‌عنوان وزیر خارجه، نامه‌ای به اداره تدارکات امور خارجه شوروی فرستاده و تاج‌گذاری

امان‌الله خان را به لنین اعلام نمود. در ادامه در سال ۱۹۲۰، معاهده‌ای در کابل میان نمایندگان دو کشور به امضا رسید که علاوه بر نمایش دستگاه دیپلماسی فعال میان دو کشور مستقل و بازگشایی نمایندگی‌های رسمی سیاسی، روابط تجاری و تعاملات اقتصادی را نیز میان دو کشور افزایش داد. هم‌چنین زمینه‌های حل تعارضات و اختلافات مرزی افغانستان- شوروی نیز فراهم شد.

جهان غرب نیز از چشم سیاست خارجی طرزی پنهان نماند. وی در سال‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲، هیأت‌های دیپلماتیکی به سرپرستی محمدرولی خان به اروپا و امریکا اعزام نمود. این هیأت از کشورهای اروپایی بلجیم، فرانسه، انگلستان، کشورهای حوزه بالتیک، لهستان، ایتالیا و کشور امریکا دیدار نموده و در کشورهای فرانسه، ایتالیا و آلمان نمایندگی رسمی افتتاح نمودند. در امریکا نیز رییس جمهور وقت امریکا، هاردینگ، ضمن استقبال از هیأت، موضوع نمایندگی دیپلماتیکی در افغانستان را به‌طور جدی مورد توجه قرار داد.

کشورهای منطقه نیز مورد توجه دستگاه سیاست خارجی طرزی قرار گرفت. با توجه به این‌که بخش اعظم از عمر طرزی در قلمرو عثمانی و ایران سپری شده بود، در برقراری روابط دیپلماتیک با این کشورها اقدام نمود. در سال ۱۹۲۱ معاهده‌ای با ترکیه و هم‌چنین ایران امضا شده و زمینه‌های همکاری‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی میان کشورهای منطقه فراهم گردید (گریگوریان، همان: ۲۹۲-۲۸۶).

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

به این ترتیب، عصری از فعالیت دیپلماتیک در تاریخ افغانستان توسط محمود طرزی رقم خورده و تعاملات افغانستان به‌طور رسمی هم با قدرت‌های بزرگ و هم با کشورهای منطقه گسترش یافته و به حق می‌توان طرزی را معمار سیاست خارجی فعال در افغانستان نامید.

بررسی‌ها نشان می‌دهد که در دوره وزارت محمود طرزی در وزارت خارجه، متغیر فردی در تدوین و اجرای سیاست خارجی نقش مهم داشته؛ تجربه‌ها، باورها و عقاید شخص محمود طرزی عنصر اساسی در تدوین و اجرای سیاست خارجی افغانستان محسوب می‌شود. هم‌چنین برداشت محمود طرزی از ماهیت نظام بین‌الملل، جهت‌گیری‌های سیاست خارجی وی را عقلانی‌تر ساخت.

۲-۳. محمدولی خان دروازی (۱۹۲۲-۱۹۲۴): تداوم فعالیت دیپلماتیک

دومین وزیر خارجه و مدیر دستگاه سیاست خارجی افغانستان، محمدولی خان دروازی می‌باشد. وی در سال ۱۸۸۳، در یک خانواده فرهنگی از بازماندگان شاهان درواز در شهر کابل متولد شده و تحصیلات ابتدایی را در نزد پدر فرامی‌گیرد. در جریان‌های روشنفکری عصر خود با امان‌الله خان آشنا شده و با خاندان دربار و شخصیت‌های طرفدار تحولات مدرنیته در افغانستان آشنا می‌شود.

در حوزه سیاست خارجی، وی اولین نماینده رسمی دولت افغانستان پس از کسب استقلال به کشورهای غربی می‌باشد که در این سفر دستاوردهای زیادی کسب می‌کند. پس از تعیین شدن طرزی به‌عنوان سفیر افغانستان در فرانسه، در سال ۱۹۲۲ به‌عنوان وزیر خارجه انتخاب شده و دستگاه سیاست خارجی را مدیریت کرد (زرین‌نامه یک قرن دیپلماسی، ۱۳۹۵: ۱۰۳-۱۰۱).

محمدولی خان در ساختار سیاست خارجی افغانستان، به‌عنوان نخستین سفیر، سفر تقریباً دو ساله را از مسکو شروع نموده و به‌سوی پایتخت کشورهای اروپای غربی و امریکا ادامه داد. در این سفر، نمایندگی‌های دیپلماتیک و کنسولی را در کشورهای مختلف برقرار ساخته و به این ترتیب ضمن پیام استقلال افغانستان، افغانستان را به‌عنوان کشور مستقل برای جهان به رسمیت شناساند. به گفته آدمک «افغانستان را واقعاً از گوشه عزلت و انزوا بیرون کشید.» (آدمک، ۱۳۸۴: ۱۰۸).

محمدولی خان، به‌دلیل حضور گسترده و همکاری‌هایی که در دستگاه سیاست خارجی دوران طرزی داشت، تداوم‌بخش اقداماتی بود که در عصر طرزی در دستگاه سیاست خارجی افغانستان تعریف شده و خود در تدوین و اجرای آن نقش مستقیم و مؤثر داشت؛ لذا مطابق با آن فعالیت‌های دیپلماتیک با کشورهای مختلف افزایش یافت. به‌طور کلی، آدمک در مورد دستاوردهای وی در سیاست خارجی افغانستان معتقد است: هیأت افغانی، به ریاست محمدولی خان، در بستن معاهدات و تبادل هیأت دیپلماتیک و سفیران و کنسول‌ها با کشورهای شوروی، ایران، ترکیه و کشورهای اروپای غربی موفق گردید (آدمک، ۱۳۸۴: ۱۲۵). شخصیت، تجربه و باورهای محمدولی خان در سیاست خارجی افغانستان نقش مهم داشته و به‌نظر می‌رسد که متغیر فرد در این دوره نیز نقش مهم در سیاست خارجی افغانستان داشته است.

۳-۳. غلام‌صدیق چرخ‌چی (۱۹۲۴-۱۹۲۷)؛ دیپلمات کارکشته

غلام‌صدیق چرخ‌چی در سال ۱۸۹۴ و در ولایت کابل در یک خانوادهٔ عمدتاً نظامی به دنیا آمد. پدرش غلام‌حیدر خان، یکی از فرماندهان جنگ دوم افغان-انگلیس بوده و برادرانش نیز در حوزهٔ نظامی فعال بودند. وی آموزش را با فراگیری علوم دینی و از محیط خانواده آغاز نمود. وی با خاندان سلطنتی ارتباط نزدیک داشته و بعد از رحلت پدرش در دربار امیر عبدالرحمن خان و حبیب‌الله خان، مراحل تحصیل و تکامل را طی نمود. در دربار با جریان تجددخواهی آشنا شده و با آن‌ها انس می‌گیرد. بعد از کسب استقلال افغانستان، اولین تجربهٔ سیاسی خود را با محمدولی خان به کشورهای آسیایی، اروپایی و امریکایی آغاز نمود. هم‌چنین وی در سفارت افغانستان در دهلی مأموریت ایفا نموده و همراه با محمود طرزی در مذاکرات صلح افغانستان و دولت انگلیس حضور داشت. در سال ۱۹۲۴ به‌عنوان نمایندهٔ ویژهٔ امان‌الله خان به آلمان اعزام شده و معاهدهٔ دوستی میان دو کشور را به نمایندگی از طرف افغانستان با نخست‌وزیر وقت آلمان امضا نمود (زرین‌نامهٔ یک قرن دیپلماسی، ۱۳۹۵: ۱۰۸-۱۰۷).

در نهایت، وی در سال ۱۹۲۷ به سمت وزیر امور خارجه به‌جای محمدولی خان دروازی مدیریت دستگاه سیاست خارجی افغانستان را به عهده گرفت. وی با توجه به سابقه‌ای که در نمایندگی افغانستان در کشورهای مختلف داشته، تداوم‌بخش سیاست خارجی فعال افغانستان با کشورهای مختلف می‌شود. نکته‌ای که نباید فراموش شود، این است که وی نیز به‌دلیل حضور فعال در فرایند تدوین و اجرای تصمیمات سیاست خارجی افغانستان در دوران طرزی و محمدولی، تداوم‌بخش اقداماتی است که توسط آن‌ها طرح‌ریزی شده بود. هم‌چنین در دوران نادر خان در سال‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۲، سمت سفیر افغانستان در آلمان را در اختیار داشت. دوران مدیریت غلام‌صدیق بر دستگاه سیاست خارجی نیز بیانگر تأثیرگذاری متغیر فرد بر دستگاه سیاست خارجی افغانستان می‌باشد. اعتقاد و باور وزیر خارجه بر درستی جهت‌گیری سیاست خارجی افغانستان در دوره‌های قبل، باعث تصمیم بر تداوم این امر شده و غلام‌صدیق خان به‌عنوان دیپلماتیک با تجربه و کارکشته، تصمیم به تداوم خط‌مشی خارجی به شیوهٔ پیشینان خود گرفت.

۳-۴. عطاءالحق (جنوری - ۱۹۲۹ اکتوبر ۱۹۲۹): دوره رکود دستگاه دیپلماسی

عطاءالحق در سال ۱۸۹۰ در ولایت پروان و در یک خانواده روحانی به دنیا آمد. در زمان عبدالرحمن خان، به پیشاور مهاجرت کرده و پس از اعلان عفو عمومی توسط حبیب‌الله خان، دوباره به افغانستان برگشتند. در سال ۱۹۲۹ با به قدرت رسیدن حبیب‌الله کلکانی در افغانستان، به عنوان وزیر خارجه انتخاب شد. در دوره کوتاه و پر آشوب حبیب‌الله خان کلکانی، دستگاه سیاست خارجی افغانستان فرصت طرح‌ریزی و اجرای سیاست خارجی فعال را نیافته و نمایندگی‌های سیاسی خارجی نیز به حالت رکود و تعطیل درآمدند؛ بنابراین، وی به دلیل محدودیت زمانی و شرایط بحرانی، نتوانست در حوزه سیاست خارجی افغانستان اقدام خاص انجام دهد.

تنها تحول در بعد روابط خارجی در این دوره سراسر کشمکش و کوتاه، این بود که اکثر کشورها در این مدت در حال انتظار باقی ماندند و بیش‌تر کارداران و سفیران خود را از کابل خارج کردند؛ اما نمایندگی‌های آن‌ها به کلی تعطیل نشد (رحمانی و حسینی، ۱۳۹۱: ۳۸، به نقل از علی‌اکبر فیاض). هم‌چنین دولت بریتانیا هرچند اولین کشور اروپایی بود که حکومت امیر عیار را به رسمیت شناخت؛ اما هیأت نمایندگی خود را از کابل خارج کرد (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۳۴۶).

بررسی کوتاه این دوره پرتشنج نشان می‌دهد که متغیر جامعه بیش از همه شاخص‌ها، فرایند سیاست خارجی افغانستان را متأثر ساخته است. بحران‌های مختلف اجتماعی، مثل تلاش گروه‌های متعدد قومی برای حضور در قدرت و یا تلاش‌ها برای متزلزل کردن پایه‌های قدرت حبیب‌الله خان کلکانی، باعث شد که عملاً سیاست خارجی کشور به سوی رکود حرکت کند. ناامنی ناشی از این وضعیت اجتماعی و مبهم‌بودن آینده، بر بسته‌شدن و به تعلیق درآمدن فعالیت سفارتخانه‌ها و نمایندگی‌های خارجی تأثیرگذار بود. در نتیجه، متغیر فرد و نقش شخص وزیر خارجه در این دوره کمرنگ و نقش جامعه در تحولات کشور پررنگ می‌باشد.

۳-۵. فیض محمد زکریا (۱۹۲۹-۱۹۳۹)، علی محمد خان (۱۹۳۹-۱۹۵۲)، سلطان احمد شیرزوی (۱۹۵۲-۱۹۵۳) و محمدنعیم (۱۹۵۳-۱۹۶۳)؛ بی طرفی مثبت

با توجه به این که نادر خان بعد از یک درگیری و آشوب داخلی قدرت را در اختیار گرفت، نقش وی در سیاست خارجی پررنگ تر از وزیر خارجه اش می باشد. گریگوریان معتقد است به طور کلی، سیاست هایی که نادر دنبال می کرد، در سطح بسیار بالایی در جهت هماهنگی با منافع و طرح های دولت بریتانیا در هند بود. هم چنین در قالب سیاست بی طرفی مثبت لحن دوستانه هم با بریتانیا و هم با روسیه داشته است. وی هم چنین برادران خود شاه ولی را در لندن و محمدعزیز را به مسکو نماینده تعیین کرد (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۳۹۶).

با قتل نادرشاه در سال ۱۹۳۳، فرزندش محمدظاهر، در سن ۱۹ سالگی در نتیجه یک توافق خانوادگی از سوی عموهای خود به حیث پادشاه اعلام گردید. وی نیز خط مشی پادشاهی خود را ادامه راه پدر معرفی نمود (انصاری، ۱۳۹۲: ۱۷۸). هرچند در خط مشی عمومی حکومت ظاهرشاه تغییری به وجود نیامد؛ اما در دوره صدارت دو عمویش، هاشم خان و محمود خان، و پسر عمویش، داود خان، سیاست خارجی افغانستان را در تعاملات فرامرزی تابعی از اراده شاه یا صدراعظم بود. این امر، سیاست خارجی افغانستان را در تعاملات فرامرزی تابعی از اراده شاه یا صدراعظم و نظام بین الملل ساخت. به طور مثال؛ هاشم خان رسماً در سیاست خارجی «دوستی یک جانبه و اتکا بر دولت انگلیس» (رحمانی و حسینی، ۱۳۹۲: ۳۸) را در پیش گرفت. نظام بین الملل و تحولات بین المللی نیز در این دوره سیاست خارجی افغانستان را متأثر ساخت. رشد نظریه های فاشیستی و شکل گیری دولت های مبتنی بر نژاد در اروپا باعث شد که مسأله نژاد نیز در سیاست خارجی افغانستان تأثیرگذار شده و داود خان در دوران صدارت خود مسأله الحاق پشتونستان به افغانستان را جدی دنبال نمود. نقش شخص اول کشور، وزرای خارجه را نیز تحت تأثیر قرار داد.

فیض محمد اولین وزیر خارجه نادر خان، در سال ۱۸۹۸، در باغ علیمردان کابل در خانواده اهل قلم به دنیا آمد. تحصیلات خود را در مکتب حریبه شروع نموده و در مکتب حریبه با امان الله خان آشنا می شود. سپس در لیسه حبیبیه ادامه تحصیل داده و بعد از فراغت، فعالیت مطبوعاتی را در کنار محمود طرزی شروع می کند (زرین نامه یک قرن دیپلماسی، ۱۳۹۵: ۱۱۷). پس از به قدرت رسیدن نادر خان به عنوان وزیر خارجه انتخاب می شود. با توجه به سیاست بی طرفی

اعلام شده توسط نادرشاه، فیض محمد نیز به عنوان وزیر خارجه بیش تر مطابق با تصمیمات شخص نادرشاه عمل کرد.

علی محمد خان، دومین وزیر خارجه این دوره در سال ۱۸۹۳ در کابل و در خانواده فرهنگی متولد شده و پس از پایان تحصیلات، وارد ساختار وزارت خارجه کشور شده و در کشورهای ایتالیا و انگلیس به عنوان سفیر ایفای وظیفه نموده و هم چنین در داخل به عنوان وزیر تجارت و معاون صدراعظم ایفای وظیفه نموده است. وی در سال های ۱۹۳۹ تا ۱۹۵۲ در دوره شاه محمود، سمت وزارت خارجه را بر عهده داشت (زرین نامه یک قرن دیپلماسی، ۱۳۹۵: ۱۲۳). سیاست خارجی افغانستان در این دوره نیز تابع اراده صدراعظم و تحولات نظام بین الملل بوده است.

سلطان احمد شیرزوی نیز در سال ۱۸۹۸ در شهر کابل متولد شده، در لیسه حبیبیه تحصیلات خود را به پایان رساند. در ساختار دیپلماسی افغانستان نقش های مهمی از قبیل معین وزارت خارجه، سفیر در ترکیه و سفیر در شوروی و هم چنین رئیس پارلمان در اولین انتخابات پارلمان و نماینده مشرانو جرگه، ایفای مسئولیت نموده است (زرین نامه یک قرن دیپلماسی، ۱۳۹۵: ۱۲۷). شیرزوی نیز در سیاست خارجی افغانستان نوآوری خاصی نداشته و تابع صدراعظم وقت، محمود خان، عمل کرد.

سردار محمدنعیم خان متولد ۱۹۰۹ در کابل و در خانواده شاهی دیده به جهان گشوده و تحصیلات خود را در لیسه های حبیبیه و استقلال به پایان رساند. وی بعد از تحصیلات در پست کلیدی در ساختار سیاسی افغانستان ایفای وظیفه نموده است. در دوران هاشم خان وزیر معارف و معاون صدراعظم بود. هم چنین به عنوان سفیر در انگلستان و امریکا مأموریت انجام داده است. در دوران صدارت برادرش، داود خان، به عنوان وزیر خارجه انتخاب شد (زرین نامه یک قرن دیپلماسی، ۱۳۹۵: ۱۳۱). وی نیز به عنوان وزیر خارجه بیش تر تابع تصمیمات صدراعظم وقت، داود خان، بود. تنها اقدام مهم وی در ساختار وزارت خارجه، بنیان گذاری انستیتوت دیپلماسی برای تربیت کدر متخصص در وزارت خارجه بود.

به طور کلی، در سال های ۱۹۶۳-۱۹۳۹ در دوران صدارت هاشم خان، شاه محمود خان و داود خان، وزرای خارجه از سیاست بی طرفی مثبت و ایجاد توازن بین شوروی و امریکا پیروی کرد؛ هرچند تمایل و سنگینی سیاست خارجی به سوی امریکا تمایل داشت. مهم ترین

مسأله‌ای که در این دوره سياست خارجه افغانستان را با چالش مواجه کرد، استقلال پاکستان و طرح مسأله دیورند بود. این امر سياست خارجه افغانستان را در هاله‌ای از ابهام فرو برد. با این وجود، بی‌طرفی مثبت توسط وزرای خارجه دنبال شد؛ هرچند دیورند و استقلال پاکستان سایه سنگین‌اش را بر سياست خارجه افغانستان گسترانده بود. بر این اساس، در این دوره نیز نقش فرد- نه وزیر خارجه؛ بلکه صدراعظم- و نظام بین‌الملل عوامل مؤثر در سياست خارجه افغانستان بوده است.

بررسی تحولات سياست خارجه در این دوره نشان می‌دهد که نقش متغیرهای محیط بین‌الملل و فرد- البته نقش فرد اول مملکت یعنی نادرشاه و هاشم خان، نه نقش وزیر خارجه- در شکل‌گیری دستگاه سياست خارجه نقش مهم داشته است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که نقش بریتانیا بر دستگاه سياست خارجه افغانستان نیز تأثیر مستقیم داشته و نادرشاه سياست خارجه افغانستان را تابعی از سياست خارجه بریتانیا تعریف نمود. به تدریج با تغییر در ساختار قدرت بین‌الملل و ظهور ایالات متحده آمریکا، سياست خارجه افغانستان نیز به سوی آمریکا تمایل یافت؛ یعنی تأثیر محیط بین‌الملل و فرد.

۳-۶. دکتر یوسف (۱۹۶۳-۱۹۶۵) و نوراحمد اعتمادی (۱۹۶۵-۱۹۷۱)؛ مدیریت دیپلماسی در دهه دموکراسی

تحولات داخلی و نظام بین‌الملل امکان اعمال حاکمیت در ساختار پادشاهی مطلقه را در افغانستان با چالش مواجه کرد. در حوزه داخلی افزایش فعالیت مراکز علمی-آموزشی عالی، باعث ظهور نسل جدید تحصیل کرده در کشور شد که خواهان مشارکت در تحولات اجتماعی-سیاسی بودند. در سطح بین‌الملل نیز شکل‌گیری سازمان ملل متحد و تلاش این سازمان برای حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، باعث شد که کشورهای استبدادی به تغییر روش و شیوه حکومت‌داری بپردازند. به قول مؤرخ شهیر کشور، دکتر انصاری، «شرایط جهانی به‌ویژه پس از تشکیل سازمان ملل متحد و مطرح‌شدن حقوق اساسی بشر و سایر آزادی‌های لازم یک زندگی انسانی، استمرار وضعیت استبدادی مذکور را در افغانستان با مشکل مواجه ساخته و کشور را مساعد انجام تحول کرده بود.» (انصاری، ۱۳۹۲: ۱۷۹)

به این ترتیب، زمینه برای تدوین قانون اساسی و شکل‌گیری دهه دموکراسی یا دهه قانون

اساسی فراهم شده و محمدیوسف و نوراحمد اعتمادی هم به‌عنوان صدراعظم و هم وزیر خارجه نقش ایفا نمودند.

دکتر محمدیوسف فرزند محمدحسن، در سال ۱۹۱۴ در شهر کابل و در یک خانواده متوسط شهری متولد شد. پدرش کارمند دولت بود. وی از لیسه نجات فارغ‌التحصیل شده و تحصیلات عالی خود را در رشته فیزیک در آلمان در سطح دکتری به پایان می‌رساند (فرهنگ، ۱۳۷۱: ۷۷۷). وی پس از بازگشت به وطن، به‌عنوان استاد در دانشگاه کابل فعالیت علمی - تخصصی خود را شروع نموده، معین وزارت معارف، وزیر معادن و صنایع و در نهایت پست نخست‌وزیری و وزارت خارجه را مدیریت نمود (طنین، ۱۴۱).

با توجه به این‌که دکتر یوسف هم صدراعظم و هم وزیر خارجه بود، بیش‌ترین توجه وی به تحولات دموکراتیک در داخل بوده و در سیاست خارجی اقدام و نوآوری جدیدی نشان نداد. با این وجود، به‌دلیل تحولات دموکراتیک و شکل‌گیری نظام پادشاهی مشروطه در افغانستان و کم‌رنگ‌شدن نقش خانواده پادشاه در تحولات سیاسی کشور، دکتر محمدیوسف با دست بازتر در سیاست خارجی اقدام نمود. سیاست خارجی افغانستان به‌تدریج از بریتانیا فاصله گرفته و ایالات متحده آمریکا محور توجه سیاست خارجی افغانستان قرار می‌گیرد. با توجه به این‌که پاکستان متحد استراتژیک آمریکا در منطقه بوده و افغانستان و پاکستان نیز دچار اختلافات مرزی بودند، آمریکا تمایلی به تقویت روابط با افغانستان نشان نداد (رحمانی و حسینی، ۱۳۹۱: ۴۱).

نوراحمد اعتمادی فرزند غلام‌محمد، در سال ۱۹۲۱ در شهر قندهار و در یک خانواده متمول و متجدد متولد شد. پدرش کارمند وزارت خارجه و با مشروطه‌خواهان در دوران حبیب‌الله خان و امان‌الله خان همکاری داشت. اعتمادی هرچند تحصیلات عالی نداشت؛ اما در ساختار وزارت خارجه خیلی زود مراتب ترقی را طی نموده و در سال ۱۹۵۵ به‌مقام وزارت خارجه و یکسال به‌عنوان نخست‌وزیر انتخاب شد (صدیق، ۷۶۲).

اعتمادی در سیاست خارجی علاوه بر تداوم اقدامات دکتر یوسف، از یک‌طرف در نشست‌های کشورهای غیرمتعهد به‌طور فعال مشارکت نموده و از طرف دیگر سازمان ملل متحد را مورد توجه جدی قرار داد. تعاملات افغانستان با سازمان ملل متحد افزایش یافت (زرین‌نامه یک قرن دیپلماسی، ۱۳۹۵: ۱۴۱).

به‌طور کلی، می‌توان گفت در آغازین سال‌های دههٔ دموکراسی، متغیر نظام بین‌الملل در سیاست خارجی افغانستان نقش مهم و اساسی داشته است؛ به‌گونه‌ای که در سطور بالا بیان شد، دموکراتیک‌شدن افغانستان نیز تحت تأثیر تحولات بین‌المللی محقق شد. این امر، نقش متغیر جامعه را نیز در سیاست خارجی افغانستان پررنگ ساخت. بر این اساس، می‌توان گفت که دو متغیر نظام بین‌الملل و جامعه در این دوره نقش بیش‌تری داشته است.

۳-۷. محمد موسی شفیق (۱۹۷۱-۱۹۷۳)؛ تلاش برای فرار از محدودیت‌های نظام بین‌الملل

محمد موسی شفیق در پنجم جوزای سال ۱۳۰۸ در خانوادهٔ فرهنگی در کابل به دنیا آمد. پدرش مولوی محمد ابراهیم کاموی از علمای برجستهٔ ولایت ننگرهار بود که به کار قضاوت اشتغال داشته و تا سطح ریاست محکمهٔ ولایات ایفای وظیفه نمود.

شفیق تحصیلات دورهٔ ثانوی را در مدرسهٔ علوم دینی دارالعلوم کابل سپری نموده، دورهٔ لیسانس را در رشتهٔ حقوق اسلامی و ماستری را در رشتهٔ علوم قضایی از دانشگاه الازهر مصر دریافت نمود. هم‌چنین ماستری دوم خود را در رشتهٔ حقوق بین‌الملل و گواهی‌نامه در روابط بین‌الملل را به‌دست آورد. زندگی تخصصی و علمی شفیق پس از اتمام تحصیلات‌اش با تدریس در دانشگاه کابل آغاز شد. هم‌چنین وی در فرایند تدوین و تصویب قانون اساسی ۱۳۴۳ حضور فعال داشته و در لویه‌جرگهٔ تصویب قانون اساسی، رئیس دارالانشاء این لویه‌جرگه را بر عهده داشت (رحیمی، ۱۳۹۵: ۴).

وی هم‌چنین جایگاه درخور توجهی در دستگاه دیپلماسی کشور کسب کرد و در سال‌های ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۶ به حیث مشاور وزارت خارجه، در سال ۱۳۴۶ سفیر در مصر و در نهایت به‌عنوان وزیر خارجه در سال ۱۳۵۰ برای کسب رأی اعتماد به مجلس معرفی شد. در نهایت، در سال ۱۳۵۱ به‌عنوان صدراعظم معرفی شده و تا سال ۱۳۵۲ عهده‌دار این پست بود (رحیمی، ۱۳۹۶: ۵).

در حوزهٔ سیاست خارجی، نگرش موسی شفیق به افغانستان به‌عنوان یک کشور محاط به خشکی و نوع جهت‌گیری سیاست ارتباط مستقیم وجود داشته است. وی معتقد بود که افغانستان با توجه به موقعیت جغرافیایی‌اش، بهتر است که سیاست بی‌طرفی را دنبال نماید. در این راستا، به

رسمیت شناخته شدن افغانستان به عنوان کشور بی طرف از سوی همسایگان و قدرت های بزرگ را ایجادکننده فرصت های جدید برای افغانستان می دانست.

در تعامل با همسایگان، گرم شدن مناسبات با ایران را برای موزانه دادن به روابط با پاکستان ضروری می دید. در همین راستا، باب مذاکره با ایران را در مورد نحوه بهره برداری از آب رودخانه هیرمند مورد توجه قرار داد. طنین، این اقدام وی را در راستای ایجاد تعادل میان امریکا و شوروی می داند (طنین، ۱۳۸۳: ۱۶۵).

سابقه تحصیلات وی در امریکا نیز بر عملکرد وی بر سیاست خارجی افغانستان مؤثر بوده است. وی نسبت به اتحاد جماهیر شوروی و سیاست خارجی وی در قبال افغانستان خوش بین نبوده؛ اما از رؤیاریوی با شوروی نیز دوری می کرد. در نتیجه در ساختار نظام دو قطبی آن دوره به دنبال ایجاد تعادل میان غرب و شرق بوده و به جنبش عدم تعهد نیز تمایل داشته است.

هرچند نقش تجربه، تخصص و توانایی های علمی و مدیریتی وزیر خارجه در این دوره را نمی توان نادیده گرفت؛ اما شخص موسی شفیق درگیر فرار از محدودیت های نظام بین الملل بود. ماهیت نظام دو قطبی و تعاملات منطقه ای و تنش های موجود میان افغانستان و همسایگانش، در نهایت باعث شد که سیاست خارجی افغانستان در قفس نظام بین الملل و ملزومات ناشی از آن گیر بیفتد؛ بنابراین، در این دوره نیز در مرحله اول نقش نظام بین الملل و در مرحله دوم ویژگی های فردی وزیر خارجه بر سیاست خارجی کشور تأثیرگذار بوده است.

۷-۳. داود خان (۱۹۷۳-۱۹۷۷) و سید وحید عبدالله (۱۹۷۷-۱۹۷۸)؛ سردرگمی در سیاست خارجی

داود خان فرزند سردار عبدالعزیز خان در سال ۱۹۰۹ در کابل و در خانواده سلطنتی متولد شد. تحصیلات خویش را در لیسه استقلال به اتمام رسانده و در رشته انجینیری تحصیلات خود را در فرانسه به اتمام رساند. وی از زمان نادر خان تا انجام کودتا، پست های متعدد وزارت دفاع، وزارت داخله و صدراعظم را در اختیار داشت. بعد از کودتای دورن خانوادگی توسط داود خان، وی هم ریاست حکومت و هم مسئولیت وزارت خارجه را بر عهده گرفت. از سال ۱۹۷۷ به بعد، سید وحید عبدالله را به عنوان وزیر خارجه انتخاب نمود.

در این دوره، احزاب کمونیستی نیز در افغانستان رشد نموده و در ساختار دولت نفوذ گسترده

یافتند. به‌طور کلی، در این دوره در حوزه سیاست خارجی گرایش به امریکا، شوروی و جهان اسلام تعقیب شد. از طرف دیگر، مسأله دیورند نیز سایه سنگین خود را بر سیاست خارجی افغانستان ظنین افکنده بود (رحمانی و حسینی، ۱۳۹۱: ۴۳-۴۲). بر همین اساس، دستگاه سیاست خارجی افغانستان در میان گرایش به غرب، شرق و جهان اسلام سرگردان باقی ماند و در نهایت کودتایی که توسط کمونیست‌ها صورت گرفت، باعث تحولات بنیادین در ساختار سیاسی افغانستان و تحول در سیاست خارجی کشور شد.

نقش پررنگ متغیر نظام بین‌الملل در سیاست خارجی افغانستان باعث شد که سیاست خارجی فعال در این دوره اتخاذ نشود. شخص داود خان به‌عنوان رئیس دولت و وزیر خارجه، تابعی از تحولات بین‌المللی بود. رشد گروه‌های مارکسیستی در افغانستان، با حمایت دولت شوروی، هرچند برای داود خان ناخوشایند بود؛ اما امری گریزناپذیر بوده و در نهایت همین امر باعث کودتا و سرنگونی دولت جمهوری داود خان شد. به‌طور خلاصه، نقش نظام بین‌الملل در این دوره از همه متغیرها پررنگ‌تر بوده است.

۳-۸. حفیظ‌الله امین (۱۹۷۸-۱۹۷۹)، شاه‌ولی (دسامبر-۱۹۷۹ آگست ۱۹۷۹)، شاه محمددوست (۱۹۸۰-۱۹۸۶) و عبدالوکیل (۱۹۸۶-۱۹۹۲)؛ گرایش همه‌جانبه به شوروی

کودتای کمونیستی، باعث تحول بنیادین در ساختار سیاسی افغانستان شد. تحت فشار شوروی دو جناح خلق و پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان با همدیگر متحد شده و در نهایت در هفت ثور ۱۳۵۷ کودتایی علیه داود خان شروع و با قتل داود خان عملاً افغانستان تجربه حاکمیت برآمده از ارزش‌های کمونیستی را در افغانستان نظاره‌گر می‌شود؛ امری که ضمن چرخش گسترده در سیاست خارجی افغانستان، زمینه‌های حضور شوروی و آغاز فرایند جهاد را در افغانستان زمینه‌سازی می‌کند؛ امری که به مدت چهارده سال ملت افغانستان را رو در روی نیروهای شوروی و نیروهای جمهوری خلق دموکراتیک در افغانستان قرار داده و زمینه‌ساز یک دوره درگیری بلندمدت در افغانستان می‌شود.

حفیظ‌الله امین، اولین وزیر خارجه دوران کمونیستی، در سال ۱۹۲۱ در کابل متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در پغمان و تحصیلات عالی را در دارالمعلمین کابل شروع و در رشته تعلیم و تربیت در سطح ماستری از امریکا فارغ التحصیل شد. شاه‌ولی نیز در سال ۱۹۳۹ در کابل متولد

شده و پدرش کارمند دولت بود. وی تحصیلات عالی خود را در رشته طب دانشگاه کابل به اتمام رسانده و یکی از بنیان‌گذاران حزب دموکراتیک خلق بود. شاه محمد دوست نیز در سال ۱۹۲۹ در کابل متولد و از رشته حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل فارغ‌التحصیل شد وی عضو حزب دموکراتیک خلق بود. عبدالوکیل نیز در ولسوالی بگرامی ولایت کابل چشم به جهان گشوده و از دانشکده اقتصاد دانشگاه کابل فارغ‌التحصیل شد. وی نیز در دوره لیسسه و در لیسسه حبیبیه عضو حزب دموکراتیک خلق افغانستان شد (زرین‌نامه یک قرن دیپلماسی، ۱۳۹۵: ۱۷۶-۱۶۱).

اندیشه‌ها و باورهای رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان بعد از کودتا و در اختیار گرفتن قدرت، در سیاست خارجی آن‌ها نیز تأثیر مستقیم داشت. بر همین اساس، شاخص‌های زیر را می‌توان برای سیاست خارجی دولت دموکراتیک خلق افغانستان در نظر گرفت:

۱. قطع رابطه با غرب: در اولین اقدام، دولت کمونیسم به پایان دادن مخربانه تعامل با غرب علی‌الخصوص ایالات متحده آمریکا اقدام نمود. مهم‌ترین اقدامی که زمینه‌های تیرگی و قطع روابط دیپلماتیک آمریکا و افغانستان را فراهم ساخت، قتل «ادلف دابز»، سفیر ایالات متحده آمریکا در افغانستان، در صبح‌گاه چهاردهم فبروری سال ۱۹۷۹ بود (اندیشمند، ۱۳۸۲: ۳۸).

پیامد این حادثه، بسته‌شدن سفارت آمریکا در افغانستان بوده و روابط دیپلماتیک افغانستان با آمریکا در دوران حکومت کمونیست‌ها قطع می‌شود. بر این اساس، عدم پاسخ‌گویی دستگاه سیاست خارجی افغانستان در قبال این حادثه به دولت آمریکا و خودسرانه عمل کردن در آزادی دابز، نوعی چرخش از غرب به سوی شرق در سیاست خارجی افغانستان را نشان می‌دهد؛ امری که تا سال ۲۰۰۱ برای همیشه روابط رسمی و دیپلماتیک افغانستان و ایالات متحده آمریکا را در هاله‌ای از ابهام فرو برد.

۲. چرخش به سوی شوروی: اوج سیاست خارجی چرخش به سوی شوروی را با به قدرت رسیدن ببرک کارمل می‌توان شاهد بود. در سال ۱۹۷۹، ببرک کارمل سوار بر تانک روس‌ها داخل افغانستان شده و با سرنگونی حفیظ‌الله امین، به‌جای او بر تخت ریاست جمهوری نشست. ببرک کارمل رسماً از دولت شوروی درخواست کمک نظامی نموده و نیروهای شوروی زمینه‌های ورودش به افغانستان فراهم گردید.

بر اساس موافقت‌نامه‌ای که بین دولت ببرک کارمل و دولت شوروی به امضا رسید، زمینه‌های

حضور نزدیک به یک صد و بیست هزار نیروی نظامی شوروی به افغانستان فراهم شده و حضور شوروی به افغانستان هم باعث مخالفت های گسترده جهانی شده و هم جهاد اسلامی را در افغانستان جرقه زد (اندیشمند، ۱۳۸۲).

۳. همکاری با سازمان ملل متحد: با حضور نیروهای شوروی در افغانستان، مخالفت با این اقدام شوروی آغاز شد. سازمان ملل متحد برای یافتن راه حل و برون رفت از این تحول برآمده و نماینده ویژه برای تحولات افغانستان انتخاب نمود.

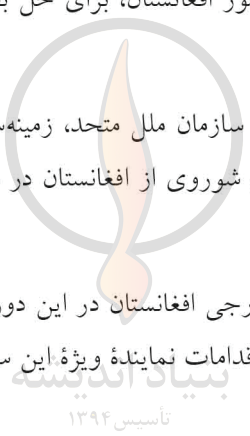
دولت کمونیستی در افغانستان نیز برای کاهش انتقادات داخلی، منطقه ای و بین المللی تلاش نمود که با گسترش همکاری با سازمان ملل متحد، از دامنه این انتقادات بکاهد؛ بنابراین، با «دیگو کوردوز»، نماینده سازمان ملل متحد در امور افغانستان، برای حل بحران افغانستان همکاری همه جانبه نمود.

در نهایت، این اقدامات و همکاری ها با سازمان ملل متحد، زمینه ساز مذاکرات ژنو شده و در مذاکرات ژنو زمینه های خروج نیروهای شوروی از افغانستان در سال ۱۹۸۸ فراهم گردید (کوردوز، ۱۳۷۹).

بر این اساس، سومین مؤلفه سیاست خارجی افغانستان در این دوره، همکاری همه جانبه با سازمان ملل متحد و همکاری همه جانبه با اقدامات نماینده ویژه این سازمان در امور افغانستان، یعنی دیگو کوردوز، بوده است.

به طور کلی، می توان گفت که در این دوره سیاست خارجی افغانستان شاهد چرخش گسترده از غرب به سوی شرق بوده و همچنین برای کاهش اثرات واکنش های منفی نسبت به این چرخش، هم در حوزه داخلی و هم در سطح بین الملل، همکاری با سازمان ملل متحد نیز به طور جدی مورد توجه دستگاه سیاست خارجی افغانستان قرار گرفته است. در این دوره، تأثیر متغیر نظام بین الملل در سیاست خارجی افغانستان نقش مهم و تأثیرگذار داشته است.

۳-۹. سلیمان گیلانی (۱۹۹۲-۱۹۹۳)، هدایت امین ارسلا (۱۹۹۳-۱۹۹۴)، نجیب الله لفرایی (۱۹۹۶-۱۹۹۴)، عبدالملک شمس (۱۹۹۶)، عالم رزم (۱۹۹۷)، عبدالرحیم غفورزی (۱۹۹۷-۱۹۹۸) و دکتر عبدالله (۱۹۹۸-۲۰۰۱)؛ سیاست



خارجی منفعل

خروج نیروهای شوروی و قطع کمک‌های شوروی از دولت دکتر نجیب، به تدریج زمینه‌های انتقال قدرت به گروه‌های جهادی را فراهم نمود. با شکل‌گیری دولت مجاهدین، ظهور طالبان و آغاز جنگ‌های داخلی، شخصیت‌های نامبرده به‌عنوان وزیر خارجه در حکومت مجاهدین ایفای وظیفه نمودند.

سلیمان گیلانی در سال ۱۹۵۲ در یک خانواده مذهبی و روحانی در شهر کابل متولد شد. از لیسه نادریه فارغ‌التحصیل شده و با آغاز جهاد به گروه‌های جهادی پیوست. با شکل‌گیری حکومت مجاهدین در سال ۱۹۹۲ وزیر خارجه شد. هدیت امین ارسلا نیز در سال ۱۹۴۲ در کابل چشم به جهان گشود. تحصیلات عالی را در رشته اقتصاد در دانشگاه کابل شروع نموده و دکترای خود را در همین رشته از امریکا گرفت. در سال ۱۹۹۳ به‌عنوان وزیر خارجه انتخاب شد. نجیب‌الله لفرایی به‌عنوان سومین وزیر خارجه مجاهدین در سال ۱۹۴۸ متولد و تحصیلات عالی خود را در رشته حقوق و علوم سیاسی در دانشگاه کابل شروع نموده و دکترای خود را در همین رشته در امریکا به پایان رساند. وی در سال ۱۹۹۴ سکاندار دستگاه وزارت خارجه مجاهدین شد. عبدالملک شمس بیگزاده در سال ۱۹۶۳ در ولایت فاریاب متولد شد. وی به گروه‌های جهادی پیوسته و فرصت تحصیل نیافت. با شکل‌گیری گیری حکومت وحدت ملی، مشاور ارشد رئیس اجرایی افغانستان شد. محمدعالم رزم نیز در سال ۱۹۴۸ در ولایت فاریاب متولد و در رشته نظامی تحصیل نمود. وی در سال ۱۹۹۷ مسئول دستگاه وزارت خارجه افغانستان شد. غفورزی به‌عنوان آخرین وزیر خارجه مجاهدین در سال ۱۹۴۸ در کابل متولد شده و فارغ‌التحصیل رشته علوم سیاسی و ژورنالیزم می‌باشد (زرین‌نامه یک قرن دیپلماسی، ۱۳۹۵: ۲۰۴-۱۷۹).

در این دوره نمی‌توان عملکرد وزرای خارجه در سیاست خارجی را پررنگ دانست. در این دوره، تحولات سیاسی بیش‌تر تابع موضع‌گیری گروه‌های جهادی در قبال همدیگر بوده، انفعال بر دستگاه سیاست خارجی افغانستان حکم‌فرما می‌شود. هم‌چنین تحت تأثیر باورهای ایدئولوژیک رهبران جهادی، با مسائل دولت‌داری و سیاست خارجی نگاه ایدئولوژیک می‌شد (رحمانی و حسینی، ۱۳۹۱: ۴۶). تنها نکته قابل توجه در این دوره، قطع روابط دیپلماتیک با عربستان، امارات و پاکستان به‌دلیل به رسمیت‌شناختن طالبان بوده است.

۱-۳. دکتر عبدالله (۲۰۰۱-۲۰۰۶)، دکتر اسپینتا (۲۰۰۶-۲۰۱۰)، زلمی رسول (۲۰۱۰-۲۰۱۴) و مقبل (۲۰۱۴-۲۰۱۵): طرح اصول در سیاست خارجه

در دستگاه سیاست خارجه افغانستان در کل دوره ریاست جمهوری حامد کرزی، چهار نفر رهبری دستگاه سیاست خارجه افغانستان را مدیریت نمودند که با توجه به وضعیت و شرایط کشور، برای عصر مدیریت هر کدام می توان شاخص هایی را نام برد. این شاخصه ها هرچند دقیق و قطعی نمی باشند؛ اما می توانند بیانگر وضعیت حاکم بر دستگاه سیاست خارجه باشند که عبارتند از:

۱. دکتر عبدالله عبدالله، متولد ۱۹۶۰ در کابل و در یک خانواده فرهنگی متولد و در رشته طب تحصیل نمود. وی با شروع جهاد به گروه های جهادی پیوسته و در دوران حکومت مجاهدین در دستگاه سیاست خارجه افغانستان نقش مهم ایفا نمود. «جیمز دابنز»، نقش وی را در کنفرانس بن به عنوان وزیر خارجه حکومت مجاهدین پررنگ می داند (دابنز، ۱۳۹۲: ۳۴). بعد از کنفرانس بن نیز اولین وزیر خارجه حکومت موقت و انتقالی بود. در این دوره، وی به ساختار وزارت خارجه که در اثر جنگ های طولانی داخلی بهم ریخته و نظم و سازمان مشخص نداشت، پرداخت. هم چنین در استحکام تعاملات افغانستان با جامعه جهانی تلاش نمود.

۲. دکتر رنگین دادفر اسپینتا، متولد سال ۱۹۵۳ در شهر هرات است. وی تحصیلات خود را در هرات آغاز نموده و تحصیلات عالی را در رشته حقوق و علوم سیاسی در ترکیه و آلمان ادامه داد. وی در رشته علوم سیاسی از آلمان دکترای خود را دریافت نمود.

دوران اسپینتا در سیاست خارجه افغانستان، دوران علمی سازی و معرفت شناسی وزارت امور خارجه و طرح اصول اساسی در سیاست خارجه معروف است.

۳. دکتر زلمی رسول متولد ۱۹۴۳ در شهر کابل و تحصیلات عالی خود را در رشته طب در فرانسه به پایان رسانده است. ضراب احمد مقبل که در ولایت پروان در سال ۱۹۶۳ متولد شد، بعد از جهاد، تحصیلات را رها نموده و به جهاد و مقاومت پیوست. در دوران این دو فرد، مسأله امضای پیمان های استراتژیک با متحدان جهانی و منطقه ای مورد توجه قرار گرفت. در این دوره با اکثر کشورهای متحد افغانستان، مسأله امضای پیمان استراتژیک و

امنیتی مورد توجه قرار گرفت.

در این میان اما تنها رنگین دادفر اسپینتا موفق به طرح و تدوین اصول مشخص برای دستگاه سیاست خارجی افغانستان گردید. محورهای اصول حاکم بر سیاست خارجی افغانستان از نظر اسپینتا ارزش بررسی کردن دارد. محورهای بحث وی در حوزه سیاست خارجی را می‌توان به صورت زیر نام برد:

۱. سیاست خارجی افغانستان بر اصل عدم مداخله و باور به صلح جهانی استوار است؛
۲. سیاست خارجی افغانستان مبتنی بر اصل دیپلماسی پیش‌گیرانه و سیاست مبارزه با نابودی علل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی تنازعات، پیش از آن‌که منازعات به گونه تقابلهای مسلحانه درآیند، می‌باشد؛
۳. سیاست خارجی افغانستان، سیاست خارجی چندجانبه‌گرایانه است؛
۴. افغانستان به اصل امنیت جمعی از طریق دفع خطرات منطوقی و جهانی، بر مبنای اصل مبارزه مشترک با تهدیدهای جدی و احتمالی باور دارد؛
۵. جمهوری اسلامی افغانستان با رویکرد صلح‌جویانه‌اش، با گسترش سلاح‌های کشتار جمعی در سراسر جهان، به‌ویژه در منطقه ما، مخالف بوده و خواهان یک منطقه عاری از سلاح‌های کشتار جمعی می‌باشد؛
۶. سیاست خارجی افغانستان مبتنی است بر اصول تقویت همکاری‌های منطوقی؛
۷. سیاست خارجی جمهوری اسلامی افغانستان، جهت‌گیری کاهش تنش و اجتناب از تنش را در روابط دو و چندجانبه بین‌المللی دارد؛
۸. سیاست خارجی جمهوری اسلامی افغانستان، بر نزدیکی و تقویت پیوند میان کشورهای اسلامی با توسل به مناسبات دو و چندجانبه استوار است؛
۹. سیاست خارجی جمهوری اسلامی افغانستان در برابر ایالات متحده آمریکا و دموکراسی‌های جهان، تنها از طریق مبارزه مشترک با تروریسم و پایان دادن به افراط‌گرایی شکل نمی‌یابد؛ ما به روابط خود با ایالات متحده و جهان دموکراسی از یک چشم‌انداز استراتژیک، از چشم‌انداز باور به ارزش‌های سیاسی، حقوقی و اجتماعی مشترک می‌نگریم؛
۱۰. سیاست خارجی افغانستان در برابر همسایگان، بر اصول حسن هم‌جواری، عدم مداخله

در امور داخلی یکدیگر و احترام به حق حاکمیت ملی استوار است؛

۱۱. سیاست خارجی جمهوری اسلامی افغانستان بر دوستی همراه با همکاری با قدرت‌های بزرگ منطقی استوار است (خطوط کلی سیاست خارجی افغانستان، <http://www.kabul-press.org/article1587.html>).

این اصول یازده‌گانه مطرح‌شده توسط اسپینتا، در فضا و بستر اجتماعی حاکم بر افغانستان هرچند آرمان‌گرایانه و دور از واقعیت موجود می‌باشد؛ اما از این نظر که بالاخره ضرورت تدوین یک‌سری اصول در سیاست خارجی افغانستان احساس شده، جای قدر و خوشی است.

اصول و نکاتی که دکتر اسپینتا در سیاست خارجی مورد توجه قرار داده، قبل از این‌که برای کشور بحران‌زده و پسمانزعه‌ای مثل افغانستان دغدغه باشد، بر کشورهای سازمان‌یافته و توسعه‌یافته قابلیت انطباق را دارا می‌باشد. با این وجود، تلاشی که آغاز شده اگر ادامه می‌یافت، می‌توانست آینده روشن و دورنمای بهتری را برای دستگاه سیاست خارجی افغانستان رقم زند.

۱۱-۳. صلاح الدین ربانی (-۲۰۱۵ تا کنون)؛ بلا تکلیفی در سیاست خارجی افغانستان

صلاح الدین ربانی در سال ۱۹۷۱ در شهر کابل متولد شده و تحصیلات متوسطه خود را در پاکستان و دوره تحصیلات عالی را عربستان، بریتانیا و آمریکا به پایان رسانده است. وی در پست‌های مستشار سیاسی افغانستان در بریتانیا، سفیر افغانستان در ملل متحد و ترکیه ایفای وظیفه نموده و بعد از شهادت پدرش، ریاست شورای عالی صلح را به عهده گرفت (زرین‌نامه یک قرن دیپلماسی، ۱۳۹۵: ۲۳۲-۲۳۱). با شکل‌گیری حکومت وحدت ملی، به‌عنوان وزیر امور خارجه انتخاب شده و مدیریت دستگاه سیاست خارجی را به عهده گرفت.

تشدید بحران امنیت در داخل و اختلاف نظرهایی که میان رهبران حکومت وحدت ملی به‌وجود آمد، نقش وزارت خارجه را در سیاست خارجی افغانستان کم‌رنگ و حاشیه‌ای ساخته و بر اهمیت نهادهایی از قبیل شورای امنیت ملی افزوده است. با این وجود، وزارت خارجه در تحکیم پایه‌های اتحاد و ائتلاف افغانستان با کشورهای همکار و برگزاری کنفرانس‌های بازسازی، نقش مهمی ایفا نموده است. آقای ربانی در ۲۳ جدی ۱۳۹۴ در نشست تجلیل از هفته قانون اساسی، سخن از مسوده خطوط اساسی سیاست خارجی افغانستان مطرح نمود که مطابق با قانون

اساسی تنظیم شده است. وی این اصول را ابزار خروج دستگاه دیپلماسی افغانستان از حالت بی‌برنامگی و سردرگمی‌های گذشته می‌داند (<https://da.azadiradio.com/a/27485368.html>).

این امر نشان می‌دهد که در این دوره در حقیقت نوعی بلا تکلیفی در دستگاه سیاست خارجی افغانستان حاکم بوده و تصویب و نهایی‌شدن مسوده‌ نامبرده می‌تواند دستگاه سیاست خارجی را به تحرک وادارد. به‌طور کلی، در این دوره، چالش‌های بزرگ امنیتی، اقتصادی و سیاسی در بعد داخلی، سیاست خارجی کشور را تحت تأثیر قرار داده و از طرفی رفتار سیاست خارجی دولت وحدت ملی منطبق با استراتژی روشن سیاست خارجی تدوین نیافته است (جعفری، 1393: http://www.bbc.com/persian/afghanistan/2015/09/150922_k02-nug-foreign-policy).

نتیجه‌گیری

این تحقیق با عنوان بررسی نقش وزرای خارجه در سیاست خارجی افغانستان آغاز شد. برای انجام این تحقیق، از نظریه پیوستگی جیمز روزنا استفاده شد. روزنا در این نظریه برای بررسی سیاست خارجی کشورهای مختلف، نظریات دو سطح کلان و خرد را تلفیق نموده و پنج شاخص را در سیاست خارجی کشورهای مختلف تأثیرگذار می‌داند. این شاخص‌ها عبارتند از: متغیر فرد، نقش، متغیرهای حکومتی، جامعه و نظام بین‌الملل. در جوامع مختلف نقش عوامل نامبرده متفاوت است.

در افغانستان اما در بررسی سیاست خارجی، عوامل تأثیرگذار و فرایند تدوین استراتژی سیاست خارجی مفید می‌باشد. به‌طور کلی، یافته‌های این تحقیق را به‌صورت زیر می‌توان نامبرد:

۱. بر اساس مدل «پیوستگی جیمز روزنا»، در کشورهای تازه به استقلال رسیده و جهان سومی، نظام بین‌الملل و فرد تصمیم‌گیرنده، نقش اساسی و مهم در فرایند تدوین و اجرای سیاست خارجی دارد. افغانستان نیز از این اصل مستثنا نبوده و بررسی فرایند سیاست خارجی نشان می‌دهد که در مرحله اول، نوع نظام بین‌الملل و در مرحله بعد، فرد تصمیم‌گیرنده، نقش مهم و اساسی در تدوین و اجرای سیاست خارجی کشور داشته است.

۲. سرآغاز سیاست خارجی در افغانستان را می‌توان از عصر امان‌الله خان در نظر گرفت؛ زیرا قبل از آن افغانستان سیاست خارجی مستقل نداشته و سیاست خارجی کشور، بخشی از سیاست خارجی کشورهای استعماری محسوب می‌شد. در دوره‌های استعمار، حاکمان

افغانستان یا تابع سیاست خارجی روسیه تزاری بود و یا در پیمانۀ وسیع، تابع سیاست خارجی بریتانیا بوده است. هم‌چنین دستگاه مستقلی به‌نام سیاست خارجی وجود نداشته و پس از کسب استقلال افغانستان از بریتانیا توسط امان‌الله خان، قصر ستوری به‌عنوان نهاد وزارت خارجه تعریف شد. این عوامل باعث شکل‌گیری سیاست خارجی مستقل در افغانستان گردید.

۳. مطابق با نظریه پیوستگی جیمز روزنا، شخصیت فرد تصمیم‌گیرنده به‌عنوان وزیر خارجه، نقش مهمی در سیاست خارجی افغانستان داشته است. سیاست خارجی افغانستان در دوره‌های مختلف یکسان نبوده است. این‌که در سیاست خارجی افغانستان فعالانه ظاهر شده و یا حالت منفعل داشته، شخصیت وزیر خارجه نیز تأثیر فراوان داشته است. همان‌طور که در تحقیق نشان داده شد، انتخاب محمود طرزی به‌عنوان وزیر خارجه، اعتقادات، باورها و طرح‌هایی که داشت، سیاست خارجی افغانستان را فعال ساخته و نمایندگی‌های دیپلماتیک افغانستان در کشورهای منطقه‌ای و جهانی گشایش یافت. البته نقش تحولات نظام بین‌الملل را نیز نباید در این امر نادیده گرفت.

منابع

بنیاد اندیشه

۱. آدمک، لودیک (۱۳۸۴)، روابط سیاسی افغانستان در نیمه نخست سده بیستم، ترجمه محمدفاضل صاحب‌زاده، پاریس، انتشارات پاییز.
۲. اندیشمند، اکرام (۱۳۸۲)، سال‌ها تجاوز و مقاومت، کابل، انتشارات میوند.
۳. انصاری، فاروق (۱۳۹۲)، فشرده تاریخ افغانستان، کابل، انتشارات امیری.
۴. برنا صالحی، عبدالرحیم (۱۳۹۲)، تأثیر خط دیورند در مناسبات افغانستان و پاکستان، کابل، انتشارات سعادت.
۵. بی‌نا (۱۳۹۴)، ربانی: مسوده خطوط اساسی سیاست خارجی افغانستان تهیه شده است، (۱۳۹۴/۱۰/۲۳) کابل دسترسی در: <https://da.azadiradio.com/a/27485368.html>
۶. بی‌نا (۱۳۹۵)، خطوط کلی سیاست خارجی افغانستان، (آخرین تاریخ دسترسی ۱۳۹۵/۲/۲۲)؛ کابل دسترسی در: <http://www.kabulpress.org/article1587.html>
۷. بی‌نا (۱۳۹۵)، زرین‌نامه یک قرن دیپلماسی، کابل، وزارت امور خارجه افغانستان.
۸. جعفری، محمدموسی (۱۳۹۴)، سیاست خارجی دولت وحدت ملی؛ در جست‌وجوی ثبات، (۱۳۹۴/۷/۴) کابل دسترسی در: http://www.bbc.com/persian/afghanistan/2015/09/150922_k02-nug-for-ign-policy

۹. حبیبی، عبدالحی (۱۳۴۶)، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، کابل، انجمن تاریخ افغانستان.
۱۰. دابنز، جیمز (۱۳۹۱)، پس از طالبان: ملت‌سازی در افغانستان، ترجمه عارف سحر، کابل، مرکز مطالعات صلح و توسعه.
۱۱. رحمانی، نرگس و عباس حسینی (۱۳۹۱)، پس از انزوا؛ بررسی سیاست خارجی افغانستان پس‌اطالبان، کابل، مرکز مطالعات استراتژیک افغانستان.
۱۲. رسولی ثانی‌آبادی، الهام (۱۳۹۱)، بررسی سیاست خارجی دولت‌های انقلابی جدید در منطقه خاور میانه و شمال افریقا بر اساس مدل پیوستگی جیمز روزنا، تهران، فصلنامه راهبرد، شماره ۶۳.
۱۳. سیف‌زاده، حسین (۱۳۸۲)، اصول روابط بین‌الملل الف و ب، تهران، نشر میزان.
۱۴. طینین، ظاهر (۱۳۸۳)، افغانستان در قرن بیستم، تهران، انتشارات عرفان.
۱۵. فرهنگ، محمدصدیق (۱۳۷۱)، افغانستان در پنج قرن اخیر، قم، احسانی.
۱۶. فهیم، نجیب‌آقا (۱۳۹۵)، محمدموسی شفیق و دیپلماسی آب افغانستان، کابل، مرکز مطالعات و تحقیقات استراتژیک وزارت خارجه.
۱۷. قاسمی، فرهاد (۱۳۸۴)، اصول روابط بین‌الملل، تهران، نشر میزان.
۱۸. کوردوز، دیگو (۱۳۷۹)، پشت پرده افغانستان، ترجمه اسدالله شفاپی، تهران، انتشارات بین‌المللی الهدی.
۱۹. گریگوریان، وارتان (۱۳۸۸)، ظهور افغانستان نوین، تهران، انتشارات عرفان.
۲۰. مبارز، عبدالحمید (۱۳۹۰)، تحلیل سیاست خارجی افغانستان از احمدشاه بابای درانی تا حامد کرزی، کابل، انتشارات سعید.
۲۱. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۸)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران، انتشارات سمت.
۲۲. نسیمی، محمدیاسین (۱۳۸۴)، روابط پارلمان با حکومت‌های افغانستان در دهه دموکراسی، کابل، انتشارات صبا.
۲۳. هادیان، ناصر (۱۳۸۲)، سازه‌نگاری از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی، تهران، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۴.